

مکتب کنش متقابل نمادی

هدف از این مقاله بیش از هر چیز معرفی دو تن از بنیانگذاران عمده مکتب کنش متقابل نمادی یعنی جرج هربرت مید و هربرت بلومر می باشد.

«جرج هربرت مید»

جرج هربرت مید از زمره اندیشمندان است که به عنوان یکی از سرآمدان بینش جامعه‌شناختی در دنیا شهرت دارد. اگر چه نظریات وی بیشتر در مقوله فلسفه و روانشناسی جای می‌گیرد اما در عین حال وی بنیانگذار مکتب کنش متقابل نمادی در جامعه‌شناسی است.

مید در سال ۱۸۶۳ در ایالت ماساچوست امریکا در خانواده‌ای روشنفکر چشم به جهان گشود. وی در دوره‌ای می‌زیست که در تاریخ امریکا به دوره رفرم مشهور است. در این دوره اولین بذره‌های سرمایه‌داری با اصلاحاتی مثل آزادی بردگان پاشیده شد. هربرت مید تحصیلاتش را در شهر ابرلین و در کالجی به همین نام گذراند. این کالج یکی از معدود کالج‌های امریکایی بود که در آن زمان بردگان سیاه را مورد حمایت قرار داد. همچنین در این کالج اولین زنان امریکایی به اخذ درجه علمی دانشگاهی نائل شدند.

مید در سال ۱۸۸۷ برای ادامه تحصیل در رشته فلسفه وارد دانشگاه هاروارد شد و در آنجا با فیلسوفان بزرگی چون جیمز و «جان دیوی» آشنا گردید.

همچنین در همین دانشگاه بود که با نظرات داروین و مکتب تکامل آشنایی پیدا کرد. سپس به آلمان رفت و با نظرات هگل، فیخته، کانت و ونت آشنا شد در سال ۱۸۹۴ در دانشگاه شیکاگو به تدریس روانشناسی و فلسفه پرداخت و نظرات تارد، کولی و بالدوین را مورد بررسی قرار داد. وی تا آخر عمر در دانشگاه شیکاگو باقی ماند. مید علاوه بر فلسفه و روانشناسی، به تاریخ، ادبیات، فیزیک، بیولوژی و حتی ریاضی احاطه داشت. آثار وی نفوذ عمیقی بر جامعه‌شناسی داشت و نظریاتش شامل نکات تازه‌ای بود که قلمرو علوم اجتماعی را غنا بخشید.

بطور کلی افکار مید از چهار حوزه متأثر شده است، بدون آنکه طرفدار صرف هیچیک باشد:

- ۱- آئین پروتستانیزم که عمدتاً در خانواده و دوران کودکی و همچنین تحصیل در کالج ابرلین با آن مواجه بود.
- ۲- مکتب تکامل و عقاید داروین که در دانشگاه هاروارد با آن آشنایی یافت. این مکتب باعث شد که وی روابط اجتماعی را به صورت یورش‌های اجتماعی مطرح نظر قرار دهد.
- ۳- ایده الیسم آلمانی که در نظرات هگل، کانت و فیخته تبلور می‌یافت و مید با استفاده از آن به استنتاج رابطه بین ذهن و عین نائل آمد. همچنین مفهوم ژست را «gestue» را از «ونت» به عاریت گرفت که

تهیه کننده: ناهید مطیع

«تاریخچه پیدایش مکتب کنش متقابل نمادی» (Symbolic interactionism) قدمهای اولیه رشد و پیدایش مکتب کنش متقابل نمادی در امریکا و تحت نفوذ پراگماتیسم شکل گرفت. البته بعدها این مکتب به عنوان شاخه‌ای از مکتب رفتارگرایی (Behaviorism) معرفی شد. اما تفاوت عمده مکتب کنش متقابل نمادی با مکتب رفتارگرایی در تأکیدی است که بر مفاهیمی چون «گرایش» (attitude)، «خود» (self) و «شخصیت» (personality) دارد. در مورد صاحب‌نظران این مکتب باید گفت گرچه هربرت مید به عنوان بنیانگذار نظریه کنش متقابل نمادی معرفی می‌گردد، ولی افراد دیگری مثل جیمز بالدوین (James Bledin)، ویلیام جیمز (William James) جان دیوی (Jhon Dewy)، چارلز کولی (Charles Cooley) و توماس (Thomas) نیز در پیدایی و رشد این نظریه تأثیر بسزایی داشته‌اند.

پس از مید شاگردان او در دانشگاه شیکاگو مانند الزورت فارس (Elsoort Faris)، کسبال یانگ (Kimbal Young) اورت هیوز (Evert Huyes) و هربرت بلومر (Herbert Blumer) اشاعه دهندگان این مکتب بودند. ولی بعدها این مکتب در سایر دانشگاهها نیز مطرح شد. البته کلیه افرادی که پیرو افکار مید بودند، به عنوان مکتب شیکاگو شهرت یافتند ولی سایر پیروان نظریه کنش متقابل که بخصوص موضع «هربرت بلومر» را درباره روش تحقیق نپذیرفتند به رهبری مانفرد کان (Manferd Kan) شاخه دیگری از مکتب کنش متقابل نمادی را تحت عنوان «مکتب ایوا» (Iowa School) بوجود آوردند. کان و پیروانش معتقد بودند که روش تحقیق مکتب شیکاگو گرچه مطالعات جالبی را به همراه داشته است ولی بیش از حد گنگ و مبهم و حسی است و نمی‌تواند از دقت علمی لازم بهره‌مند باشد. سایر طرفداران این مکتب، مؤسسی را در حد وسط بین مکتب شیکاگو و مکتب ایوا پذیرفتند. آرنولد روز (Arnold Roze) رهبر این گروه سعی کرد تا در قالب این نظریه، ستاد مستقیم و بررسی از طریق پرسشنامه را که تا حدود زیادی در جامعه‌شناسی مورد استفاده قرار می‌گرفت، بکار بندد.

بعدها یکی از ارکان نظری وی را تشکیل داد.

۴ - فلسفه پراگماتیسم که در اصل پایه و اساس نظریات مید را قوام بخشید باید یادآوری نمود که مید هرگز نظریاتش را به صورت منظم و منسجم در نیاورد. بلکه پس از مرگش در سال ۱۹۳۱، دانشجویانش آنها را به صورت ۴ کتاب جمع‌آوری نمودند:

- 1 - The philosophy of present.
- 2 - Mind, self and society.
- 3 - Movement of thought in Nineteen century.
- 4 - The philosophy of the act.

مفهوم خود (Me)

مفهوم خود از نظر مید به واقعیتی اطلاق می‌شود که فقط در پویش تجارب و فعالیت‌های اجتماعی تجلی می‌یابد. به عبارت دیگر مفهوم خود در یک فرد به جهت ارتباطات اجتماعی وی شکل می‌گیرد و توسعه می‌یابد. خصوصیات «خود» عبارتند از:

۱ - عینیت یافتن خود، یعنی فرد می‌تواند به خود به صورت یک شیء بنگرد، تمامی جوانب آن شیء را مورد ارزیابی قرار دهد و خود را قضاوت کند.

۲ - ماهیت دو بعدی خود: به این معنا که انسانها علی‌رغم موجودات دیگر می‌توانند درباره خودشان قضاوت کنند و همچنین مورد قضاوت دیگران قرار گیرند. یعنی انسان از یکسو مرجع و از سوی دیگر مراجعه کننده است.

الف) تقسیم‌بندی خود

مید مفهوم خود را به من فاعلی یا من خلاق (I) یا من مفعولی یا من اجتماعی (Me) تقسیم می‌کند. تا تمایز بین هویت فردی و هویت اجتماعی را روشن سازد. من فاعلی آن جنبه از خود یا نفس است که برای هر شخص خصوصیات منحصر به فرد وی را می‌سازد. هر شخص تا حدودی با اشخاص دیگر متفاوت است و این اختلافها نه تنها از نظر ساخت بیولوژیکی بلکه از نظر فراگیری تجارب نیز معنا پیدا می‌کند. در واقع در فرایند اجتماعی شدن هنجارها و معانی برای اشخاص مختلف به صورت متفاوت، تعبیر و تفسیر می‌شوند. اینگونه عناصر منحصر بفرد که سازمان نیافته و غیر قابل پیش‌بینی هستند، اساس حرکت آتی و حساب نشده من فاعلی را در موقعیتهای اجتماعی بوجود می‌آورند:

«من خلاق در فرد آن چیزی است که هرگز کاملاً قابل برآورد نیست. من اجتماعی من خلاق را فرامی‌خواند. لکن من فاعلی مغایر آن چیز است که موقعیت فرا می‌خواند.»

به عبارت دیگر من فاعلی همان جنبه خلاق، و بی‌اختیار انسان است که در جریان پویش‌های اجتماعی شکل می‌گیرد. این جنبه حتی

برای فرد عامل نیز غیر قابل پیش‌بینی است. پاسخ منحصر بفردی را به موقعیتهای اجتماعی و من مفعولی می‌دهد. من مفعولی یا اجتماعی از طرف دیگر، مجموعه‌ای از رفتارهای شکل گرفته دیگران است که فرد آموخته است. یعنی من اجتماعی در واقع تبلور ارزشها، هنجارها و اخلاقیات موجود در جامعه است که فرد آنها را پذیرفته و خود را با آنها سازش می‌دهد. به این ترتیب من مفعولی مکانیزم همنوایی و کنترل اجتماعی است. اگر عملی مغایر ارزشها و قوانین اجتماعی از شخص سر بزند، این من اجتماعی است که عکس‌العمل نشان داده و به مخالفت بر می‌خیزد. با کنار یکدیگر قرار گرفتن من اجتماعی و من خلاق نهایتاً شخصیت فرد بوجود می‌آید.

ب) مراحل رشد خود

مید مراحل توسعه خود را بطور کلی به دو مرحله بازیهای ساده (Play) و بازیهای پیچیده (Game) تقسیم می‌کند. قبل از آنکه کودک وارد مرحله بازیهای ساده شود، مید به مرحله‌ای مقدماتی اشاره می‌کند که از نوزادی آغاز شده و تا آنجا که کودک قادر به تقلید رفتار دیگران است، ادامه می‌یابد. در این مرحله کودک معنا و مفهوم تقلید از رفتار دیگران را نمی‌فهمد و بر عمل خود آگاه نیست. مثل هنگامی که کودک ادای روزنامه خواندن بزرگترها را در می‌آورد. اما وقتی کودک توانست توانایی این را بیابد که خود را از دیدگاه دیگران ببیند، وارد مرحله بازیهای ساده می‌شود. در این مرحله کودک آگاهانه نقش‌های اجتماعی متنوعی را بازی می‌کند. ولی کاملاً نمی‌تواند به همه جنبه‌های نقش‌های خود و دیگران واقف باشد. بلکه فقط اجزای معینی از نقشها را که بیشتر در ارتباط با خود وی هستند درک می‌کند. مثلاً هنگامی که کودک نقش پدر را بازی می‌کند، فقط به آن جنبه‌ای از نقش پدر آگاه است که در ارتباط با خود وی قرار می‌گیرد و از نقش پدر نسبت به سایر افراد خانواده ناآگاه است. در این مرحله همچنین کودک بتدریج هویت خود یعنی من فاعلی و رابطه خود با واحد اجتماعی را تشخیص می‌دهد. از نظر مید این مرحله مهمترین مرحله رشد است و با توسعه ذهن و خودآگاهی توأم می‌باشد.

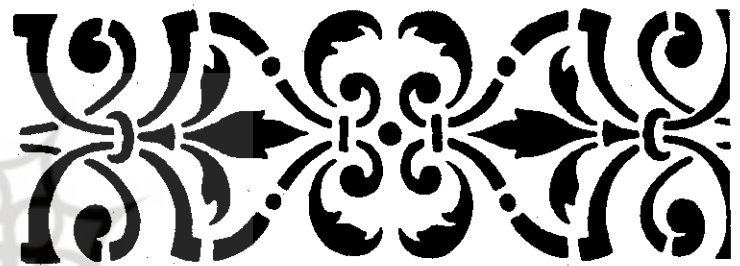
در مرحله بازیهای پیچیده، بازیها پیچیده‌اند و نقش‌های بیشتری در هریک از آنها دخالت دارد. در این مرحله کودک باید بتواند برداشت و گرایش تمام کسانی را که در بازی شرکت می‌کنند، درک کند. همچنین کودک باید بتواند رابطه خود را با هریک از نقش‌های مختلف و رابطه بین نقشهای گوناگون مجزا از خود را دریابد. مید برای توضیح این مرحله بازی فوتبال را مثال می‌زند. در این بازی، هریک از بازیکنان نه تنها بر محتوی نقش خود آگاه است، بلکه به نحوه اجرای نقش‌های دیگران و ارتباط بین این نقشها نیز آگاه است.

در این مرحله است که کودک احساسی را که مید آن را «تعمیم

دیگران» (Generalize Others) می‌نامد. بدست می‌آورد. منظور مید از این واژه برقراری رابطه‌ی وسیع با دیگران است. یعنی کودک اگر به احساس تعمیم دیگران نایل گردد، قادر است یک برداشت کلی از اجتماع داشته باشد و به خودآگاهی اجتماعی دست یابد.

وجه تمایز این مرحله با مرحله‌ی قبلی در پیچیدگی آن است. زیرا کودک در این مرحله از کلیه‌ی نقش‌ها و ارتباطات متقابل بین آنها آگاه است. حال آنکه در مرحله‌ی بازیهای ساده هنوز به چنین دریافت وسیعی دست نیافته است.

اما شرط آنکه کودک بتواند با دیگران ارتباط وسیع برقرار کند، یادگیری نمادهاست (Symbols). به عبارت دیگر در جریان کنش متقابلی که در مرحله‌ی بازیهای ساده و پیچیده وجود دارد، یادگیری از طریق «نماد» امکانپذیر می‌گردد.



— مفهوم نماد:

نماد مفهومی است که هربرت مید و کنش متقابل گریبان آنرا پایه و اساس نظریه‌ی خود قرار داده‌اند. و از آن بعنوان رکن اصلی در جریان جامعه‌پذیری یاد می‌کنند. در تعریف نماد گفته می‌شود:

«هرگونه بیان لفظی یا غیرلفظی که قصد دارد چیزی را نشان دهد و یا معنا را از پیام‌دهنده به گیرنده منتقل کند»^۱.

یا

«نماد در اشیاء پنهان است و برای کسی که آن را به کار می‌برد، رساننده‌ی ارزش یا معنی است. اما این ارزشها یا معنی در ذات اشیاء نهفته نیست بلکه دارای برجسب‌های انسانی است»^۲.

پس نماد حالتی پیام‌مانند دارد و در واقع معنی خود را از سازمان اجتماعی که افراد به آن تعلق دارند، می‌گیرد. توانایی استفاده از نماد تنها در حیطه‌ی قدرت انسان است و تفاوت انسان و حیوان نیز از توسعه‌ی مغز انسان و قدرت وی در بکارگیری نماد نشئت می‌گیرد.

از نظر مید روی هم رفته، رفتار انسان دوگونه است: رفتار غیرنمادی یا اشاره‌ای که انسان در این رفتارها با حیوانات شباهت دارد. مثل خمیازه کشیدن، گریستن از درد و کلیه

رفتاری که تحت تأثیر محرک‌های شرطی قرار دارند و یا ژنتیکی هستند. دسته‌ی دوم رفتار نمادی است که استفاده از آن سبب ارتباط انسان با هموعش می‌شود و رکن اصلی آن تکلم و زبان است.

به این ترتیب کنش متقابل گریبان معتقدند اساساً توانایی انسان در استفاده از نماد است که موجب می‌شود وی فرهنگ و تمدن خاصی خود را بوجود آورد و سنتها و میراث‌های فرهنگی خود را حفظ و جاودانه سازد:

«اولین نوع محاوره اشاره و حرکات است که در میان حیوانات هم دیده می‌شود و دومین شکل آن استفاده از تکلم یا معانی مشترک که همان نمادها هستند، می‌باشد»^۳.

استفاده از نماد در هر جامعه‌ای بیانگر یک نظام اجتماعی و فرهنگی است. یعنی سیستمی از روابط، ارزش‌ها، معیارها و علائق مشترک که در واژه‌های گوناگون یک زبان تجلی می‌یابد. برای آنکه مفهوم نماد بهتر درک شود می‌بایست به تمایز میان نشانه (Sign) و نماد نیز اشاره گردد:

— تمایزات نشانه و نماد:

۱ — نشانه در عالم حیوانات به کار می‌رود، یاد گرفتن آن از راه تقلید صورت می‌گیرد و بوسیله‌ی حواس درک می‌شود، اما نماد ویژه انسان است و بوسیله‌ی حواس درک نشده، بلکه ابزار درک آن، زبان است.

۲ — نشانه همیشه یک پاسخ یکسان بدنبال دارد، در صورتیکه نماد در شرایط مختلف و جوامع مختلف، پاسخ‌های متنوعی دارد. پاسخ غرش شیر همیشه فرار حیوانات جنگل است، اما لباس سیاه در جامعه‌ای نشانه‌ی عزای و در جامعه‌ی دیگر فاقد این معناست.

۳ — نماد انتزاعی و ساخته‌ی ذهن بشر است. یعنی انسان پیوسته ارزشهای جدیدی خلق می‌کند و آنها را به منزله‌ی برجسب به اشیاء می‌زند. اما نشانه عینی است و به دنیای اشیاء مربوط است.

۴ — نماد هشیارانه و از روی آگاهی بکار می‌رود، بسیاری از تصورات و معانی را مثل مرگ و نیستی دربر می‌گیرد. اما نشانه آگاهانه بکار نمی‌رود. برای مثال ممکن است، سگی تحت شرایطی پارس کند ولی قبل از اینکه شروع به پارس کردن نماید، نمی‌تواند تأثیر عمل خود را بر روی سگ یا شخص مقابل خود مجسم کند.

۵ — نشانه دامنه‌ی زمانی‌اش محدود است و فقط به زمان حال منحصر می‌گردد. اما نماد تنها به زمان حال اکتفا نمی‌کند و گذشته و آینده را نیز دربر می‌گیرد. یعنی به خاطر استفاده از نماد است که انسان می‌تواند گذشته را بیاد آورد و تاریخ خویش را بسازد. حال را ببیند و آینده را پیش‌بینی کند. به این ترتیب تنها انسان است که می‌تواند در

فرایند اجتماعی شدن نحوه استفاده از نمادها را فراگیرد. مفاهیم مشترک را درک کند و به فهم قراردادهای اجتماعی نائل گردد. بطور خلاصه کنش متقابل غیرنمادی هنگامی صورت می‌گیرد که فرد مستقیماً به کنش فرد دیگر بدون تفسیر آن پاسخ دهد. ولی کنش متقابل نمادی متضمن تفسیر کنش فرد اول و درک و تفسیر معناست که فقط در ذهن انسان امکان‌پذیر است.

زبان مهمترین ابزار فهم نماد:

باید گفت که زبان مهمترین شکل بیان نمادی و همچنین ابزار فهم نماد است. زبان برقراری ارتباط انسان با هموعش را ساده می‌کند. زبان و سخن است که باعث گردآوری تجارب بشر می‌شده و در نهایت سازمانهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را یعنی تمدن بشری را پدید می‌آورد. به عبارت دیگر معنی یک نماد اکثراً با ابزار نمادی یعنی تکلم قابل انتقال است. توسط زبان انسان به اشیاء نظم می‌دهد و آنها را بصورت سیستم منظم و قابل فهمی درمی‌آورد. در واقع زبان از طریق علائم مشترکی که بر اساس قوانین منطقی ساخته شده است، عمل می‌کند و رفتار اجتماعی انعطاف‌پذیر، دقیق و منسجمی را امکان‌پذیر می‌سازد.

فقط کودک انسان قدرت یادگیری زبان را دارد زیرا اولاً سیستم مغزی وی پیچیده است، ثانیاً کودک قادر است به کلماتی که می‌شود، پاسخ دهد. این پاسخ از تکان دادن انگشتان شروع شده و با ایجاد صداهای مختلف و یادگیری کامل زبان ادامه می‌یابد - ثالثاً زبان یعنی این وسیله نمادی است که کودک را در هر مرحله از رشد با ارزشهای اجتماعی آشنا می‌سازد. برای مثال «هلن کلر» تازمانی که نتوانست جنبه نمادی زبان خویش را درک کند، از برقراری ارتباط با دیگران، درک فرهنگ خود و انطباق با آن عاجز بود.

مفهوم ذهن (Mind):

مید معتقد است ظهور ذهن تنها در موجود انسانی امکان‌پذیر است، زیرا انسان است که خصوصیات زیر را داراست: اولاً ظهور و تکامل ذهن به دلیل سیستم عصبی پیچیده انسان میسر است و این خصوصیتی است که در سایر موجودات وجود ندارد. ثانیاً انسان طبیعتاً موجودی اجتماعی است. کودک انسان دارای انگیزش‌های سازمان نیافته‌ایست که همواره وابستگی وی را نسبت به زمینه اجتماعی موجب می‌شود.

در عین حال باید توجه داشت که از نظر مید، ذهن در بدو تولد کودک در او موجود نیست بلکه تکامل و رشد ذهن تنها در یک پروسه اجتماعی و ارتباطات کودک با دیگران میسر است. منتهی در این روند نباید نقش سیستم عصبی و پیچیده انسان را نادیده گرفت. در واقع مید

معتقد است تنها هنگامی که انسان بتواند از طریق نماد با دیگران ارتباط پیدا کند، حضور و توسعه ذهن در وی امکان‌پذیر است. پس واکنش فرد نسبت به تجربه خود و یا تجارب دیگران شرط اصلی رشد ذهن در فراگرد اجتماعی شدن است.

بطور کلی از نظر مید موجودی که توانایی فهم اشارات و حرکات قراردادی و نمادین را دارد و می‌تواند با استفاده از آنها خود را به جای دیگران بگذارد و بالاخره تصوراتی از شیوه‌های اعمال راه‌حلهای گوناگون داشته باشد، صاحب ذهن است.

در واقع خصیصه‌های منحصر بفرد ذهن انسان در استفاده از توانایی‌های زیر نهفته است:

۱ - استفاده از نماد برای شناسایی اشیاء و ارتباط با محیط اطراف.

۲ - بکارگیری شیوه‌های گوناگون برای برقراری ارتباط و دسترسی به اشیاء.

۳ - ممانعت از اعمال نامناسب و انتخاب جریان مناسب در انجام کنش متقابل. مید می‌گوید:

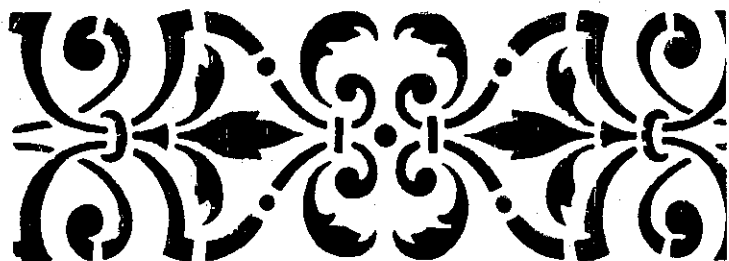
«شخص بر اساس محتوی روانی خویش ابتدا به پدیده‌های خارجی معنی می‌دهد و سپس بر بنیاد این پدیده‌های معنا یافته و رابطه‌ای که بین محیط خارج و زمینه روانی خویش برقرار ساخته، تصمیم به عمل می‌گیرد.»

البته کودک در جریان رشد ذهنی خود فقط حرکات و اشاراتی را که برای بقایش حیاتی است، انتخاب می‌کند و از این طریق سازش و انطباق خود را با محیط پیرامونش آسان می‌سازد. این عمل را با استفاده از روش آزمایش و خطا و یا با کمک دیگران انجام می‌دهد. سرانجام کودک از طریق این روند گزینشی است که حرکات قراردادی را درک کرده و معانی مشترک را درمی‌یابد. از اینرو ذهن یک ساخت ایستا محسوب نمی‌شود، بلکه جریانی پویاست. در واقع گزینش معانی مشترک برای افراد دائماً برای سازش بهتر ایشان با محیط، در حال تغییر و تحول است. این امر در نهایت دوام و ثبات جامعه را تضمین می‌کند.

مفهوم جامعه

مید جامعه را بصورت پدیده‌ای ارزیابی می‌کند که از کنش‌های متقابل بین افراد ناشی می‌شود. از اینرو جامعه الگوی ساخته شده‌ای از فعالیت‌های هماهنگ افراد است که از طریق کنش متقابل نمادی در بین ایشان بوجود آمده، تداوم یافته و در نهایت دگرگون می‌شود: «آنچمن به عنوان گرایشهای اجتماعی عمومیت یافته

می‌نامم، ظهور خود سازمان یافته را ممکن می‌سازد. در جامعه واکنش‌های مشترک بسیاری وجود دارد که آنرا نهاد می‌نامیم. بنابراین این نهاد اجتماعی شکل‌های سازمان یافته گروه یا فعالیت اجتماعی است. در واقع نهاد برای جامعه به منزله «من اجتماعی» برای «خود» است.^۶



الف) رابطه بین تعاون و تعارض:

مید تعاون و تعارض را اجزاء اجتناب‌ناپذیر یک جامعه می‌داند و معتقد است هیچ جامعه‌ای بدون آنها نمی‌تواند وجود داشته باشد. بنا به گفته کوزر (Coser) مید با تأکید بر برخورد و تعارض به موقعیت‌هایی که تفسیرات جدیدی را می‌طلبند، توجه دارد. ستیزه و تعارض در ساخت گروهها نیز اهمیت دارد. بسنظر مید تا جمع با برخوردها مواجه نشود، عناصر متمایز ساخت گروهی روی نمی‌دهد: «یک جامعه متشکل و توسعه یافته، جامعه‌ای است که در آن هر عضو در تقسیم نیازهای مشترکی که متعدد و پیچیده است، با اعضای دیگر سهیم است. در عین حال هر عضو در بسیاری از نیازهای خود که فردی است و یا منحصر به گروههای کوچک و محدود است، با اعضای دیگر و گروههای بزرگتر در تضاد و تعارض قرار می‌گیرد.»^۷

به عبارت دیگر مید ادامه‌تصنعی و ساختگی نظم و تعادل اجتماعی را تأیید و تبلیغ نمی‌کند. بلکه معتقد است جامعه همواره در معرض دگرگونی و تغییر از جانب من‌های فاعلی است و همکاری و همراهی افراد از جانب من‌های مفعولی ایشان نیز، ثبات و نظم اجتماعی را فراهم می‌آورد.

ب) رابطه بین فرد و جامعه

تفسیر رابطه فرد و جامعه از نظر مید، در عین حال که یکی از مهمترین بخش‌های نظریه وی را تشکیل می‌دهد؛ سبب برانگیختن بحث‌های داغی پیرامون ارجحیت اصالت فرد یا اصالت جامعه شد. در حالیکه مید همواره بر تأثیر متقابل کنش‌های فردی و جمعی تأکید کرده و هیچیک را بر دیگری ارجح نمی‌داند. اگر من‌های فاعلی را «فرد» فرض کنیم و جامعه را مجموعه من‌های مفعولی رابطه زیر بیان آیندو برقرار است.

خلق می‌کند

(مجموعه من‌های فاعلی) فرد نماد جامعه (مجموعه من‌های مفعولی)

اصلاح می‌کند
تغییر می‌دهد

به‌علاوه باید خاطر نشان نمود که جامعه برای مسید واقعی و دارای حرکت و جریان خارجی است. مید برخلاف کولی که وجود جامعه را ساخته ذهن بشر می‌داند، معتقد است جامعه وجود عینی دارد و باید آنرا بصورت یک فرایند زنده که همیشه در حال تغییر و تحول است، مطرح نظر قرار داد. البته این تغییر و تحول همیشه در جهت اعتلاء و سازندگی است. وی همانند نظریه پردازان تکامل معتقد است که دگرگونی در جامعه همواره رو به بهبود است و در این رابطه به نقش فعال و خلاق فرد یا من فاعلی اشاره می‌کند.

در واقع هر فرد یک وجود اجتماعی است که به کمک نمادها از مرحله درک نشانه‌ها تا مرحله پیچیده درک تصمیم دیگران پیش می‌رود و در نهایت به‌عنوان وجودی منحصر به فرد و متمایز می‌تواند بر جامعه تأثیر بگذارد.

ادامه دارد

منابع و مأخذ:

1. Mead Herbert, Mind, Self and Society University of Chicago, 1967. P. 176.
2. Dressler Sociology, New York.
- ۳ - زمینه انسان‌شناسی تألیف دکتر ادیبی تهران انتشارات پیام سال ۵۳.
4. Mead Herbert, Mind, Self and Society University of Chicago, p. 115.
5. I bid, p. 216.
6. I bid, p. 275.
7. I bid, p. 307.

سایر منابع مورد استفاده:

- ۱ - نظریه‌های جامعه‌شناسی تألیف دکتر ادیبی و انصاری تهران - انتشارات جامعه سال ۱۳۵۸.
- ۲ - جزوه درسی «کنش متقابل گرایان» - دانشگاه شیراز - ۱۳۵۹.
- ۳ - پایان‌نامه لیسانس، حسن ملک، ترجمه کتاب جامعه مظهر کنش متقابل نسادی.
- ۴ - «فروید چه می‌گوید» تألیف باب الحواییجی - تهران - انتشارات دکارت.
5. Coser. Lewis The Masters of Sociological. Thoughts, New York, Har Csurt Brac.
6. Goff. Tom, Marx and Mead. University of York, 1980.
7. Marthindal, Sociological Theoris 1964.